در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۹۵
کتاب الحج

جلسه 6

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بیان شد که معنای لغوی حج، «قصد» به اصطلاح فارسی که به معنای اراده است نمی‌باشد، بلکه قصدی که در کتب لغت عرب آمده، به معنای رفتن یا به معنای سعی است. البته «سعی» در لغت عرب با «سعی» در اصطلاح فارسی هم فرق می‌کند. نتیجه آنکه؛ ما از نظر لغت به این معنا رسیدیم که حج یعنی «کثرة الذهاب و کثرة التردد و کثرة الاختلاف إلی مکانٍ معظم یا إلی من یعظَّم»، که بیان شد جامع‌ترین تعبیر، تعبیری است که در کتاب «العین» مطرح شده است.

درباره معنای اصطلاحی نیز گفتیم در مجموع کلمات فقها، دو معنای اصطلاحی برای حج آمده؛ اول: «اسمٌ لمجموع المناسک المؤدّاة فی مشاعر مخصوصة»، دوم: «القصد إلی بیت الله الحرام لأداء مناسک مخصوصة فی زمان و مکان مخصوصین».

دیدگاه شهید ثانی(قدس سره) درباره معنای اصطلاحی حجّ و ارزیابی آن

مرحوم شهید ثانی در کتاب مسالک الافهام می‌گوید تعریف دوم (که در تعریف حج، کلمه «قصد» را بیاوریم)، اولی از تعریف اول است. در جلسه گذشته بیان شد چه کسانی تعریف اول را گفتند و چه کسانی تعریف دوم را مطرح کردند. تفاوت تعریف اول و دوم آن است که در تعریف اول کلمه «قصد» نیست و می‌گوئیم خود این مناسک، حج است، اما در تعریف دوم می‌گوییم قصد به بیت الله و کلمه «قصد» که در معنای لغوی حج هم آمده در معنای اصطلاحی آورده شده و در نتیجه طبق تعریف دوم، بین معنای اصطلاحی و معنای لغوی یک مناسبتی وجود دارد، ولی طبق تعریف اول مناسبت نیست.

به بیان دیگر؛ شهید ثانی(قدس سرّه) در مسالک می‌گوید طبق هر دو تعریف، از معنای لغوی نقل داده شده، منتهی طبق تعریف اول، نقل به یک معنا بدون مناسبت است، اما طبق تعریف دوم «نقلٌ لمناسبةٍ» است. بعد می‌گوید: «النقل لمناسبة اولی من النقل لغیر مناسبة».

طبق تحقیقی که ارائه شد، گفتیم تعجب است که از برخی عبارات استفاده می‌شود که کلمه «قصد» را به همان «اراده» معنا کردند؛ «القصد إلی بیت الله الحرام» یعنی اراده بیت الله الحرام، و حال آنکه قصدی که در معنای لغوی حج است، به معنای

رفتن است، «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ»[1] یا «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»[2]، این تعابیری که در لغت هست، قصد به معنای رفتن من غیر انحرافٍ، عرب در جایی که کسی به سمتی می‌رود، می‌گوید: «قصده»؛ به آنجا رفت نه اینکه مجرد اراده باشد.

طبق این بیان؛ به نظر ما از نظر کلمه «قصد» فرقی وجود ندارد؛ چه بگویید حج اسم برای مناسک است (که در این صورت، یکی از این مناسک، رفتن به میقات است که همان قصد است) و چه بگویید حجّ، قصد مناسک است (که قصد مناسک، یعنی رفتن به مناسک که جزء اول حج رفتن به میقات است)، اما اگر قصد را به معنای عرفی خود یعنی اراده بگیریم، بین تعریف اول و تعریف دوم فرق به وجود می‌آید.

شهید ثانی(قدس سرّه) در ادامه ادله‌ای برای اولویت تعریف دوم (یعنی «القصد إلی بیت الله الحرام لاداء المناسک المخصوصه») بیان می‌کند؛ 1) «النقل لمناسبةٍ أولی من النقل لا لمناسبةٍ». 2) «لأنه المتبادر من قوله تعالی «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ». 3) «و من قولهم فی الاستعمال الشایع حجّ بیت الله»؛ یعنی قصد به مناسک و قصد به بیت الله.[3]

توضیح تعریف اصطلاحی حجّ

در ادامه، با قطع نظر از این مطلب (چه بگوئیم حج، اسم برای مجموع مناسک مؤداة در مشاعر مخصوصه است و چه بگوئیم قصد به بیت الله برای اداء مناسک مخصوصه) مقداری این تعریف اصطلاحی را توضیح می‌دهیم. چند اشکال به این تعریف وارد شده است؛

اشکال نخست: اگر کسی محرم شده و داخل حرم شود و قبل از انجام طواف بمیرد، فقها می‌گویند حجة الاسلام او انجام شده در حالی که همه مناسک را انجام نداده و فقط یک احرام را انجام داده است.

پاسخ: جواب روشن است؛ زیرا در اینجا به بیان ماهیت حج می‌پردازیم، اما اینکه روایات می‌گوید کجا مُجزی و کجا غیر مجزی است، به این معنا نیست که حتماً به این مقدار هم بتوان حج گفت. ما اگر از روایات استفاده کردیم که «من احرم و دخل الحرم و مات اجزء عن حجة الاسلام» و به این عمل هم حج می‌گوئیم، از باب اجزاء است و اینکه فقها طبق این روایات فتوا دادند، دلیل نمی‌شود بگوئیم کسی که تنها یک عبادت هم انجام داد حج است. شارع می‌گوید این به منزله این است که جمیع اعمال را انجام داده و اگر هم به این حجة الاسلام می‌گویند، از این روست که شارع می‌گوید من قبول می‌کنم این شخص، همه اعمالش را انجام داده نه اینکه بگوئیم روایات می‌گوید فقط بر همین یک عمل، صدق حج می‌کند.

اشکال دوم: اگر مراد از مناسک، مناسک صحیحه است، دیگر آوردنِ قید «مشاعر مخصوصه» نمی‌خواهد؛ زیرا مناسک و عبادات صحیحه باید در این مشاعر خاص باشد و اگر مراد از مناسک، اعم از مناسک صحیحه و فاسده باشد، لازمه‌اش این است که تعریفی می‌کنید که هم حج شرعی را می‌گوئید و هم حج غیر شرعی را.

پاسخ: مراد از این مناسک در تعریف، معنای لغوی «مناسک» است که به معنای عبادات است، عبادات هم یعنی عبادات صحیحه است، اما این عبادات صحیحه به منزله‌ی جنس است و مشاعر مخصوصه به منزله فصل است که این جنس را توضیح داده است.

اشکال سوم: این تعریفی که برای حج کردید، شامل عمره هم می‌شود، عمره یعنی کسی که محرم می‌شود و طواف می‌کند، نماز طواف، سعی بین صفا و مره، طواف نساء تا آخر، پس آن هم مجموع مناسک مؤدّاة در جاهای معینی است.

پاسخ: ما هم در حج مشاعر مخصوص داریم و هم در عمره، مشاعر مخصوصه حج با عمره فرق دارد به این معنا که مشاعر مخصوصه حج توسعه دارد و مشاعر مخصوصه عمره اخص است (مشاعر مخصوص عمره، طواف بالبیت، نماز طواف، سعی و طواف نساء و نماز طواف نساء است، ولی حج توسعه دارد).[4]

اشکالات دیگری هم بر این تعریف اصطلاحی وارد شده که مرحوم شهید در کتاب مسالک این اشکالات را بیان کرده است.[5]

دیدگاه فاضل مقداد(قدس سرّه) درباره معنای اصطلاحی حجّ

مرحوم فاضل مقداد در کتاب کنز العرفان، پس از تعریف لغوی حجّ (که می‌گوید: «الحج لغةً القصد المتکرر»)، ابتدای معنای شرعی برای حجّ بیان کرده و می‌گوید: «و شرعاً قیل هو القصد إلی بیت الله لأداء مناسک مخصوصة عنده (یعنی عند البیت)» و در ادامه با عبارت «و فیه نظرٌ» این تعریف را ردّ می‌کند. ایشان می‌گوید لازمه این تعریف (که حج، برای مناسک مخصوص «عند البیت» است)، آن است که عرفه و منی خارج شود؛ زیرا عرفه و منی عند البیت نیست.

در ادامه به بیان اشکال دیگری پرداخته و می‌گوید: لازمه این تعریف آن است که جمیع مناسک نیز از این تعریف خارج شود؛ «لانطباقه علی من یقصد البیت لأداء المناسک و لم یؤدّها»؛ زیرا این تعریف منطبق است حتی بر کسی که برای ادای مناسک، قصد بیت می‌کند، انجام نمی‌دهد.[6]

این اشکال فاضل مقداد(قدس سرّه) ناشی از این است که قصد را به «اراده» معنا کرده و می‌گوید لازمه این تعریف آن است که اگر کسی قصد مناسک کرد، اما هیچ کدام از مناسک را انجام نداد، این تعریف بر او نیز صدق کند؛ چون تعریف می‌گوید: «القصد إلی بیت الله لأداء المناسک». پاسخ این است که در تحقیق معنای لغوی گفتیم قصد به معنای رفتن است نه صِرف اراده.

اما اشکال فاضل مقداد(قدس سرّه) بر تعریفی که ارائه داد (که قید «عنده» باعث خروج برخی مناسک از تعریف می‌شود)، آن است که عرفه و منی و... همه اینها از متعلقات مسجد الحرام و متعلقات بیت است و اینکه فقها می‌گویند «القصد إلی بیت»، اگر مراد این است که فاضل مقداد می‌گوید، پس سعی بین صفا و مروه هم خارج شده و ربطی به بیت ندارد (مربوط به دو کوه

صفا و مروه است)، در حالی که آن هم از شئون بیت است. بنابراین، اشکالات ایشان بر تعریف وارد نیست.

مرحوم فاضل مقداد پس از بیان این اشکالات، می‌گوید: «و قیل اسم لمجموع مناسک المؤداة فی المشاعر المخصوصة» و اشکالات شهید ثانی(قدس سرّه) در مسالک را هم می‌آورد و بعد می‌گوید اولی این است که بگوئیم «القصد إلی بیت الله بمکة (قید مکه را بیاوریم) مع اداء مناسک مخصوصة فی مشاعر مخصوصة هناک».[7]

تعریف اصطلاحی حجّ در نگاه شیخ انصاری(قدس سرّه)

مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: «حَجّ» و «حِجّ» یک معنا دارد. ممکن است پرسیده شود که «ما الفرق بین الحَج و الحِجّ»؟ هیچ فرقی ندارد و هر دو یک معنا را دارد. البته برخی خواستند بگویند «حِج»، اسم مصدر است و «حَج»، مصدر است که این هم اشتباه است؛ زیرا اسم مصدر نمی‌تواند به ذات اضافه شود در حالی که در آیه شریفه، «حِجّ» به بیت اضافه شده است.[8] بنابراین، «حَجّ» و «حِجّ» هر دو به یک معناست. مرحوم شیخ انصاری[9] و صاحب جواهر(قدس سرّه)[10] نیز به عدم الفرق تصریح کرده‌اند.

مرحوم شیخ در ادامه می‌گوید: «لغةً القصد أو کثرة الاختلاف» که در جلسه گذشته همه این معانی را به یک معنا برگرداندیم (واقعاً تعجب است؛ کثرة الاختلاف و کثرة التردد به یک معناست). بعد می‌گوید: «و شرعاً 1) افعالٌ مخصوصه فی مشاعر مخصوصة، 2) أو القصد إلی بیت الله و اداء مناسک مخصوصة هناک»، بعد می‌فرماید: «و یمکن ترجیح الاول للتبادر و قوله تعالی «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّه»[11]؛ اولی آن است که وقتی می‌گوئیم حج، اصلاً کلمه «قصد» به ذهن نمی‌آید یعنی خود این مناسک. «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّه» یعنی همین مناسک. ایشان درباره معنای دوم می‌گوید از این جهت ترجیح دارد که: «انسب بالمعنی اللغوی»، این سخن تقریباً همان مطلبی است که شهید ثانی(قدس سرّه) دارد که مرحوم شیخ هم آورده که همان پاسخ شهید را به مرحوم شیخ نیز می‌دهیم.

نتیجه آنکه: (با تحقیقی که در معنای لغوی «قصد» کردیم) به نظر ما، دو تعریف در کلمات فقها نداریم، حج؛ چه بگوئیم قصد به مناسک است، قصد بیت است یا بگوئیم خود این مناسک است فرقی نمی‌کند. در «قصد إلی بیت الله»، شروع مناسک است، مناسک حج با رفتنِ به مواقیت و بیت الله شروع می‌شود و ادامه مناسک را دارد.

بررسی حقیقت شرعیه در مورد حجّ

طبق این بیان که بگوییم هیچیک از دو تعریف، ترجیح ندارد، اصلاً موضوع برای این بحث باقی نمی‌ماند، اما بحث این است که آیا در کلمه «حجّ»، حقیقت شرعیه ثابت است یا خیر؟ در کتب اصولی مانند معالم و کتاب‌های قبل از آن، برخی‌ها حقیقت شرعیه را در بسیاری از الفاظ جاری می‌دانند که کار برای ایشان آسان است و می‌گویند یکی از این الفاظ، حج است. برخی نیز منکر حقیقت شرعیه هستند، اما می‌گویند حقیقت شرعیه را در حجّ، قبول می‌کنیم.

سؤال این است که آیا حقیقت شرعیه در کلمه حج ثابت است یا خیر؟ برای پاسخ به این سؤال، دو نکته را باید در نظر گرفت؛

نکته اول: فایده اثبات حقیقت شرعیه، آن است که اگر دیدیم در لسان شارع، لفظ حج بدون قرینه استعمال شده، باید بر معنای جدید شرعی حمل کنیم. حال اگر ادعا کنیم در تمام آیات و روایات، موردی نداریم که کلمه حجّ، بدون قرینه استعمال شود تا بخواهیم از راه حقیقت شرعیه کمک بگیریم، دیگر نیازی به بحث حقیقت شرعیه در مورد حجّ نداریم و این سخن (که حجّ بدون قرینه استعمال نشده است)، سخن درستی است. در روایت «بنی الاسلام علی خمس»، می‌گوئیم حج در کنار صلاة، صوم و زکات گذاشته شده یعنی حجّی که این مناسک مخصوصه است.

در آیات قرآن (که حدود یازده بار کلمه حجّ آمده)، در تمام موارد قرینه وجود دارد؛ «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومات»[12] «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ»[13] (نگوئیم معنای آیه این‌گونه است: «فمن قصد البیت أو قصد العمرة» و «اعتمر» عطف به بیت نیست، بلکه عطف به «حجّ» است یعنی کسی که این مناسک بیت را انجام بدهد یا عمره را انجام بدهد)، «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِ»[14]، در این آیه نیز حج اصطلاحی مراد است، «أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ... فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِ»[15] «فَلا رَفَثَ وَلا فُسُوقَ وَلا جِدالَ فِي الْحَجِّ»[16]، در تمام این آیات، حجّ در همین معنای اصطلاحی است یعنی در همه قرینه دارد.

بنابراین، چه در اصول حقیقت شرعیه را قائل شویم و چه حقیقت شرعیه را قائل نشویم، در اینجا ثمری ندارد؛ بحث حقیقت شرعیه در جایی است که لفظ «حجّ» در یک مورد از آیات و روایات بدون قرینه پیدا کنیم و بعد بگوئیم اینجا که بدون قرینه است، حمل بر این معنای شرعی‌اش کنیم در حالی که ما در هیچ موردی بدون قرینه نداریم.

دیدگاه مرحوم آخوند در حقیقت شرعیه

نکته دوم: مطلبی است که مرحوم آخوند در کفایه دارد و آن اینکه؛ حقیقت شرعیه در جایی است که این معنای جدید شرعی در دین اسلام ثابت باشد (باید «فی شرعنا» باشد) و بعد می‌گوید: 1) اگر برای ما ثابت باشد این معنای شرعی در شرایع سابقه بوده، 2) یا احتمال دهیم در شرایع سابقه بوده، دیگر این عنوان حقیقت لغویه را دارد نه حقیقت شرعیه.[17]

در باب حج می‌گوئیم حج ابراهیمی یعنی رفتنِ به این بیت و طواف و سعی از زمان حضرت ابراهیم7 بوده است. البته در شریعت حضرت موسی و عیسی نبوده و آن گونه که تاریخ می‌نویسد مسیحی‌ها از سده دوم میلادی به بیت المقدس می‌رفتند و یک مناسک و آئین مخصوصی هم داشتند. یهودی‌ها یک رسمی شبیه حجّ ما داشتند به نام «عالیا». حتی خود مشرکین هم حجّ داشتند. بنابراین، نمی‌توان گفت حقیقت شرعیه درباره حجّ داریم.

مرحوم امام خمینی در مورد صلاة نیز می‌فرماید اغلب آیات مشتمل بر لفظ صلاة، مکی است و در ابتدای بعثت نازل شده و معلوم می‌شود خود صلاة هم برای آن عرب جاهلی قبل از اسلام یک معنایی داشته و چنین نبوده که معنای صلاة در شرع ما حادث شده باشد.

نتیجه آنکه؛ معنای حج، معنای حادث پس از اسلام نبوده است، البته ممکن است خصوصیات اختلاف داشته، خصوصیاتی که آنها داشتند مثلاً شاید قربانی در منا یا بعضی از کارها آن زمان نبوده و یک خصوصیات جدیدی در اسلام آمده باشد، اما تغییر خصوصیات سبب نمی شود که تغییر معنا به وجود بیاید. بنابراین، این هم علت دوم است برای اینکه اصلاً بحث حقیقت شرعیه را نمی‌توانیم معنا کنیم؛ زیرا «هذا المعنی کان موجوداً فی الشرایع السابقه»، بلکه «موجوداً عند المشرکین قبل الاسلام» و یک معنای جدیدی نبوده است.

دیدگاه محقق خویی(قدس سرّه) درباره حقیقت شرعیه

محقق خوئی(قدس سرّه) در بحث حقیقت شرعیه در اصول می‌فرماید درست است معنایش در شرایع سابقه بوده، اما آیا با همین لفظ بوده؟ یعنی ما به این مناسک مخصوصه می‌گوئیم «حجّ»، اما ادیان ابراهیمی که به بیت الله می‌رفتند، به همین لفظ «حجّ» بوده است؟ ایشان در این معنا تردید کرده و می‌فرماید مجرد اینکه قرآن می‌گوید: «أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا»[18]، معلوم می‌شود که ماهیت صلاة و زکات نزد حضرت عیسی بوده، اما معلوم نیست که لفظ صلاة هم بوده باشد و ما در صورتی می‌توانیم بگوئیم حقیقت شرعیه ثابت نیست که این معانی در شرایع گذشته با همین الفاظ باشد.[19]

پاسخ این است که از کجا می‌فرمائید با این الفاظ نبوده؟! با این الفاظ بوده، منتهی تعبیراتش هم نزدیک به هم بوده، حالا شاید یکی از اختلافات حَج و حِج همین باشد که بگوئیم این به اختلاف گذشته برمی‌گردد. قرآن وقتی می‌فرماید: «أَوْصانِي بِالصَّلاةِ»، نمی‌توانیم بگوئیم قرآن حکایت می‌کند از آن عبادت صلاتی، یعنی نمی‌توان گفت حضرت عیسی چیز دیگری می‌گفته و خدا می‌گوید عیسی گفته «صلاة». ظاهر این است که به همان الفاظ بوده، حال عین تعبیر و تلفظ عرب امروز هم نبوده، اما قریب به این بوده است. از این رو، مجالی برای دیدگاه محقق خویی(قدس سرّه) نیست. اما دو اشکال سبب می‌شود که بگوئیم اینجا چیزی به نام حقیقت شرعیه نداریم.

خلاصه آنکه؛ دو جهت برای عدم ثبوت حقیقت شرعیه در کلمه «حجّ» بیان شد؛ نخست آنکه؛ در شرع موردی نداریم که کلمه «حجّ» بدون قرینه استعمال شده باشد. دوم آنکه؛ این معانی در شرایع گذشته نیز بوده است.

بحث بعدی (طبق ترتیب تحریر الوسیله)، بررسی ادله وجوب حج است که صاحب جواهر(قدس سرّه) در جلد هفدهم جواهر، چهار دلیل بر وجوب حج می‌آورد؛ قرآن، سنت، اجماع و ضرورت. اولین بحث آن است که در قرآن چند آیه بر وجوب حج وجود دارد؟

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

[1] سوره لقمان، آيه19.

[2] سوره نحل، آيه9.

[3] «ثمَّ على تقدير النقل اختلف الأصحاب في تعريف الحج، فبعضهم عرّفه بأنّه القصد الى بيت الله تعالى لأداء مناسك مخصوصة. لأنّ النقل لمناسبة أولى منه لا لمناسبة، و لأنّه المتبادر من قوله تعالى وَ لِلّٰهِ عَلَى النّٰاسِ حِجُّ الْبَيْتِ. و من قولهم في الاستعمال الشائع: حجّ بيت الله. و في هذا التعريف مع حججه بحث، و لنا عليه إيرادات كثيرة يطول الكلام فيها قد حققناها في موضع آخر.» مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج2، ص: 120 ـ 121.

[4] «و يرد عليه أمور: الأوّل: أنّه إذا كان اسما للمجموع يلزم من فوات بعضها فواته، لأنّ المجموع يفوت بفوات بعض اجزائه، و من المعلوم انّ من أخلّ ببعضها سهوا ممّا ليس بمبطل للحج يصح حجّه، مع أنّ المأتي به ليس مجموع المناسك. و أجيب: بأنّ الكلام في المهيّة المعرّفة لا المجزية، لأنّ الاجزاء انّما جاء بوضع الشارع و استغنائه بالبعض عن البعض، و صدق اسم الحج على البعض مجاز. و فيه: انّ التعريف للحج الشرعي، و لا معنى له الّا ما سمّاه الشارع حجّا سواء أ كان أكمل الأفراد أم لا. و غاية ما هنا أن يكون بعض الأفراد أكمل من بعض. و يمكن ان يكون المجموع في العبارة إشارة إلى دفع توهم كون كلّ واحد من تلك المناسك يسمى حجّا، و إنّما الحج أمر مجموع من المناسك، فإنّه لو حذف المجموع يصير الحج اسما للمناسك، و هي محتملة لإرادة المجموع و كلّ واحد من الافراد، و لا شك انّ الحجّ الصحيح يقتضي مجموع مناسك كيف كان، و حينئذ فكلّ مجموع منها صحّ معه الحج يدخل في التعريف. و ينبغي حينئذ حمل اللام على مجرّد الجنس أو نحوه ممّا لا يوجب الاستغراق، و ان أريد العهد يحمل مجموع المناسك على مجموع منها فانّ ذلك في مثل هذا التركيب جائز. الثاني: ان أراد المناسك الصحيحة لم يحتج الى قوله: «المؤداة في المشاعر المخصوصة» لأنّها لا تكون الّا كذلك. و ان أراد الأعمّ دخل الفاسد و هو غير شرعي، و التعريف انّما هو للحجّ الشرعي، و أفعاله لا تكون إلّا مؤداة في المشاعر المخصوصة. و جوابه: انّ المناسك في التعريف بمنزلة الجنس كما مرّ، فيدخل فيه باقي العبادات، فلا بدّ له من فصل يخرجها، و لا يستغنى عن باقي التعريف من هذه الجهة. الثالث: انتقاضه في طرده بالعمرة فإنها اسم للمجموع المذكور. و جوابه: خرجت بالمشاعر المخصوصة فانّ مشاعر الحج و هي موضع نسكه غير مشاعر العمرة و ان كانت مشاعرها أخصّ مطلقا فإنّ المغايرة في الجملة حاصلة.» مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج2، ص121 ـ 120.

[5] «الرابع: انطباقه على كلّ عبادات مقيدة بمكان، لما عرفت من انّ المناسك هي العبادات، و المشاعر مكانها. و جوابه: خرج غير الحج بالمخصوصة أيضا فإنّ هذا القيد لا يستعمل في التعريف الّا كذلك و ان استلزم الاجمال. و يجوز أن يكون اللام في قوله: «المشاعر المخصوصة» للعهد الذهني اعني مشاعر مكّة المعهودة فإنّ هذا الاسم قد غلب عليها بحيث لا يتبادر غيره غالبا.» همان، ص121.

[6] «و هو لغة القصد المتكرّر و شرعا قيل هو القصد إلى بيت الله لأداء مناسك مخصوصة عنده و فيه نظر لاستلزامه خروج عرفة و مناسك منى من البين بل خروج سائر المناسك لانطباقه على من يقصد البيت لأداء المناسك و لم يؤدّها.» كنز العرفان في فقه القرآن، ج1، ص257.

[7] «و قيل هو اسم لمجموع المناسك المؤدّاة في المشاعر المخصوصة و فيه أيضا نظر لأنّ من أخلّ ببعضها سهوا ممّا ليس بمبطل للحجّ يصحّ حجّه و يسمّى حاجّا مع أنّه ما أتى بمجموع المناسك و لأنّه إن أراد المناسك الصحيحة لم يحتج إلى قوله المؤدّاة في المشاعر المخصوصة لأنّ الصحيح لا يكون إلّا كذلك و إن أراد الأعمّ دخل الفاسد هذا مع انطباقه على كلّ عبادة مقيّدة بمكان. و الأولى أن يقال إنّه القصد إلى بيت الله بمكّة مع أداء مناسك مخصوصة في مشاعر مخصوصة هناك.» همان.

[8] « ان الظاهر انه لا فرق بين الحج ـ بالفتح ـ و الحج ـ بالكسر و انهما بمعنى واحد و يؤيده اضافة الحج ـ بالكسر ـ الى البيت في آية الحج في القراءة المعروفة لعدم ملاءمة اسم المصدر مع الإضافة الى البيت كما لا يخفى.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة ـ الحج، ج1، ص: 6.

[9] كتاب الحج (للشيخ الأنصاري)، ص: 5.

[10] جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج17، ص: 219.

[11] سوره بقره، آيه196.

[12] سوره بقره، آيه197.

[13] سوره بقره، آيه158.

[14] سوره بقره، آيه189.

[15] سوره بقره، آيه196.

[16] سوره بقره، آيه197.

[17] «هذا كله بناء على كون معانيها مستحدثة في شرعنا. و أما بناء على كونها ثابتة في الشرائع السابقة كما هو قضية غير واحد من الآيات مثل قوله تعالى كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ و قوله تعالى وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِ و قوله تعالى وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا إلى غير ذلك فألفاظها حقائق لغوية لا شرعية و اختلاف الشرائع فيها جزءا و شرطا لا يوجب اختلافها في الحقيقة و الماهية إذ لعله كان من قبيل الاختلاف في المصاديق و المحققات كاختلافها بحسب الحالات في شرعنا كما لا يخفى.» كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 22-21.

[18] سوره مريم، آيه31.

[19] محاضرات فى أصول الفقه (طبع موسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 148.